

سحرگاه با شکوه

گاهی از مگه خارج می‌شد و به «غار حرا» می‌رفت.
در آن مکان آرام و خلوت، به تفکر و عبادت می‌پرداخت.
شب‌ها، کنار غار، روی تخته سنگ بزرگی می‌ایستاد و مدّت‌ها به آسمان پرستاره‌ی
مگه چشم می‌دوخت.

او با نگاه کردن به عظمت و شکوه جهان آفرینش، با خدای یکتا راز و نیاز می‌کرد.
حضرت علی - علیه السلام - می‌گوید:
«من او را می‌دیدم و جز من کسی او را نمی‌دید!»

● سحرگاه زیبایی بود.

در آن غار مشغول عبادت بود که ...

ناگهان حضرت جبرئیل^۱ به حضورش آمد و با صدایی دل‌انگیز به او گفت:

«ای محمّد ...

بخوان ...

بخوان به نام پروردگارت که آفرید ...»

و این گونه بود که اولین آیه‌های قرآن بر او نازل شد.

● هنگامی که پیام خدا را شنید، دانست که از این پس، باید مردم را از گمراهی نجات
دهد و به خداپرستی دعوت کند. پس، با دلی آگاه از کوه پایین آمد و به سوی خانه حرکت کرد.
خدیجه، همسر مهربانش، با دیدن چهره‌ی پرفروغ^۲ او دانست که اتفاق بزرگی افتاده
است.

۱. جبرئیل : فرشته‌ای است که پیام‌های خدا را برای پیامبران می‌آورد.

۲. پرفروغ : روشن و پرنور



ماجرا را برای خدیجه تعریف کرد و فرمود: «خداوند وظیفه‌ی بزرگی بر عهده‌ی من گذاشته است.»

خدیجه گفت: «من پیش از این هم می‌دانستم که تو پیامبر خدا خواهی شد. انتظار چنین روز باشکوهی را می‌کشیدم و اکنون به تو ایمان می‌آورم؛»
و خدیجه مسلمان شد.

● حضرت علی - علیه السلام - می‌فرماید:
«من همواره در پی او بودم؛ به او ایمان آوردم و از آن پس، او را پیروی کردم؛ درست مانند کودکی که پا به پای مادرش راه می‌رود.
تا آن هنگام، اسلام به هیچ‌خانه‌ای راه نیافته بود؛ جز خانه‌ای که رسول خدا و حضرت خدیجه در آن بودند و من سومین آن‌ها بودم.
من روشنایی وحی را می‌دیدم و عطر پیامبری را احساس می‌کردم.»

● پیامبر گرامی ما روز بیست و هفتم ماه رجب به پیامبری برگزیده شد.
این روز را روز مَبْعَث می‌گویند.
ما مسلمانان، مبعث را جشن می‌گیریم و شادی می‌کنیم.
مبعث یکی از بزرگ‌ترین عیدهای اسلامی است.



● چگونه می‌توانیم در کلاس خود نیز با برگزاری یک جشن کوچک، در روز مبعث پیامبر اسلام، در شادی سایر مسلمانان سهیم باشیم؟



● من می‌توانم در جشن مبعث پیامبر اسلام برای دوستانم کارت تبریک بسازم و به آن‌ها هدیه بدهم. من می‌توانم...



مژده‌ی خدا

وقتی از غار آمدی بیرون
قاصدِ مژده‌ی خدا بودی.
دست‌های تو،
بوی گل می‌داد
بهترین بنده‌ی خدا بودی.

آمدی

مثل نور،
مثل سحر،
مثل روییدنِ گلِ خورشید
مثل یک چشمه‌ی زلال و روان،
که از آن صد هزار گل رویید.

می‌رسید از فراز^۱ غار «حرا»
دسته دسته، ستاره‌های قشنگ
مثل باران،

شهاب^۲
جاری بود
از دلِ ابرِ پاره‌های^۳ قشنگ

مثل خورشیدِ فصل تابستان
از نگاه تو نور می‌بارید
ماه،

آن شب،
تمام دنیا را
غرق در نور و روشنی می‌دید.

بر اساس دو شعر زیبا از علی‌اصغر نصرانی و محمدعلی دهقانی

۱. از فراز : از بالای

۲. شهاب : سنگ پر نور آسمانی است که به سرعت از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر می‌رود.

۳. ابرِ پاره : تکه‌های ابر، پاره‌های ابر